

ابوالفضل بیهقی نویسنده و دبیر توانای قرن پنجم علاوه بر تحصیل ادب فارسی و عربی، نوزده سال از دوران جوانی خود را در کنار استاد گران مایه اش، بونصر مشکان، سپری کرد. بیهقی در توصیف این استاد بزرگ گوید:

«اما به حقیقت بیاید دانست که خُتِمَتِ الْكِفَايَةِ وَالْعَقْلُ  
بیهقی از این یگانه‌ی روزگار تجربه‌ها آموخت و به کمال  
نویسنده‌گی رسید.

مهارت بیهقی در نویسندگی و آگاهی او از قواعد دستوری زبان فارسی موجب گرد آمدن بسیاری از نکات دستوری در میراث گران بهای او، تاریخ بیهقی، شده است. در این مقاله بر آنیم تا بعضی از نکات دستوری این اثر ارزشمند را نشان دهیم.

## دقایق دستوری در تاریخ بیهقی

### ۱- صفت

الف - صفت تفضیلی به جای صفت عالی یا مضاف الیه جمع:

تا به تازه گشتن اخبار سلامتِ خان و رفتن کارها بر قضیت مراد، لباس شادی پوشیم و آن را بزرگ تر مواهب شمیریم. ۶۹/۱  
و به روزگار گشته که امیر شهاب الدوله به هرات بود محتشم تر خدمتکاران او این مرد بود. ۲۱/۱

ب - صفت تفضیلی مقدم بر موصوف مفرد به جای صفت عالی:

وی را در خسیس تر درجه بیاید داشت؛ چنان که یک سوارگان حامل ذکر را دارند. ۲۶/۱

پ - صفت تفضیلی عربی (اولی) را با علامت تفضیلی فارسی (تر) آورده است:

و کار مملکتی سخت بزرگ مهمل ماند و کار اصل ضبط کردن اولی تر که سوی فرع گراییدن ۱۴/۱  
و او (بونصر مشکان) اولی تر

است، بدان چه جهت بوالقاسم اسکافی دبیر - رحمة الله علیه - گفته اند. ۹۲۹/۳  
ت - گاه برای موصوف جمع (عموماً

جانداران) صفت جمع آورده است:

و شراب آفتی بزرگ است چون از حد بگذرد و با شراب خوارگان افراط کنندگان هر چیزی توان ساخت. ۲۶۸/۱  
نه از آن بزرگان و زیرکان و داهیان روزگار

دیدگان بود که چنین چیزها بر خاطر روشن وی پوشیده ماند. ۴۰۷/۲  
ث - صفت تفضیلی مرکب از «اسم» + پسوند

«تر»:

اکنون که خداوندی حق تر پیدا آمد و فرمان وی رسید، آن چه از شرایط بندگی و فرمانبرداری واجب کرد به تمامی به جا آوردند. ۴/۱

و او را اعلام داد تا پگاه تر در غلس بیامد و در آن صفه زیر شادروان بنشست. ۲۷/۱

ج - صفت تفضیلی بدون پسوند «تر» و بدون حرف اضافه ی «از»:

جنگ سخت شد و در میدان جنگ کم پانصد سوار کار می کردند و دیگر لشکر به نظاره بودند. ۸۹۹/۳

چ - کلمه ی «ساختگی» به عنوان مصدر به کار رفته است؛ برخلاف امروز که در مفهوم صفت به کار می رود:

و چون تمامت ساختگی پدید آمد و لشکرها بیاسود و دیگرها در رسید، بعد از آن بنگرند که این ناجمان چه کنند. ۹۱۸/۳

ایمان و مقدمان چون بشنیدند این سخن، سخت غمناک شدند که بدین رایگانی لشکری بدین بزرگی و ساختگی بر باد شد. ۷۰۲/۹

ح - صفت مشبیه ی عربی + «ی» به جای مصدر عربی: و خدم و قوم گرگانیان را به عزیزی ها (= عزت ها) در شهر آوردند. ۶۲۲/۱

امیر ماضی چنان که لجوجی (= لجاجت) و ضجرت وی بود یک روز

گفت ...

۲۳۰/۱

خ - کلمه ی «به راستی» را به عنوان صفت به کار برده است:

و بوالعسگر بگریخت به سیستان آمد و ما به سومنات رفته بودیم .  
خواجه بونصیر خوافی آن آزاد مرد برآستی وی را نیکو فرود آورد و نزل بسزا داد .  
۲۸۸/۱

تاریخ زبان فارسی - دکتر خانلری - جلد سوم - صفحه ی ۴۶۸

- از مصدر گرفتن :

گفت فلان جان را بکاویدن گرفتند و لختی فرو رفتند . ۲۴۸/۱

و امیر اشتران تفریق کردن گرفت . ۹۹۳/۱

- از مصدر آغازیدن :

و من آغازیدم عربده کردن و او را مالیدن تا چرا حد ادب نگاه نداشت .

۴۷۱/۲

و خواجه آغازید هم از اول به انتقام مشغول شدن . ۲۰۸/۱

- از مصدر آغاز کردن :

و آغاز فرود آمدن کردم و دیرتر از اسب جدا شدم . ۹۵۷/۳

- از مصدر پیوستن :

اگر در آن وقت سکون را کاری پیوستند . ۴/۱

خصمان پیدا آمدند سخت انبوه از چپ و راست از کرانه ها و جنگ

پیوستند . ۹۵۱/۳

ب - فعل مجهول :

- مجهول کردن با حفظ «را» مربوط به مفعول فعل معلوم آن :

و همه لشکر خراسان نزدیک تو آیند و همگان را پیش کنی و مال های

ایشان داده آید و ساخته بروند و روی به ترکمانان نهند تا

ایشان را از خراسان آواره کرده آید . ۷۴۰/۲

و فرمان نیست که هیچ کس را از کسان وی بازداشته شود .

۸/۱

- مجهول کردن فعل لازم :

و احوال آن جانب را مطالعت کنی و خواجه احمد حسن نیز در رسد و

کار وزارت قرار گیرد . آن گاه سوی غزنین رفته آید .

۶۳/۱

و چون فرسنگی رفته آمد ، خصمان پیدا آمدند بالشکری سخت قوی

با ساز و آلت تمام . ۹۰۴/۳

- معلوم به جای مجهول :

بدیشان نمایند (= نموده شود) پهنای گلیم تا بیدار شوند از خواب .

۲۵۱/۱

- مجهول «کردن» :

و مردمان با ایشان جنگ کردند تا وی کشتن و غارت کرد و مردمان

نیشابور همین کردند که امروز می کرده آید . ۸۸۲/۳

- فعل مضارع مجهول به جای امر :

و راه نیک نگاه دار تا اگر بینی از لشکر ما که از صف باز گردد ، بر جای

میان به دو نیم کرده آید (= به دو نیم کن) . ۹۰۴/۳

- گاه با فعل مجهول ، فاعل فعل معلوم به صورت متمم آمده است :

و آن چه از ایزد - عز ذکره - تقدیر کرده شده است ، دیده آید .

## ۲- فعل

الف - کاربرد زمان های فعل به جای یک دیگر :

- مضارع اخباری به جای التزامی :

اگر سر بر خط آید و فرمان می کنید (= بکنید) ، من در حضرت این  
پادشاه در این باب شفاعت کنم . ۹۱۴/۳

- مضارع به جای ماضی :

اکنون چون فارغ شدم از رفتن لشکرها به هرات و فرو گرفتن حاجب  
علی قریب و از کارهای دیگر پیش بردن و بدان رسیدم که سلطان مسعود  
حرکت کند (= حرکت کرد) از هرات سوی بلخ .  
۵۷/۱

- مضارع به جای نهی :

به خدمت پادشاه مشغول نبوده است و عادات و اخلاق ایشان پیش چشم  
نمی دارد و سرو کار نبوده است او را با ایشان بلکه با اتباع ایشان بوده است و  
نگویی (= نگو) که در کتب می بخوانده است که در چنین ابواب حال کتب  
دیگر است و حال مشاهدت دیگر .  
۶۱۸/۲

- مضارع به جای امر :

در راه بوالفتح بستی را دیدم خلقانی پوشیده و مشککی در گردن و راه  
بر من بگرفت . گفت : «قریب بیست روز است در ستورگاه آب می کشیم ؛  
شفاعتی بکنی (= شفاعتی کن) که دانم که دل خواجه ی بزرگ خوش شده  
باشد و جز به زبان تو راست نیای

۲۱۵/۱

- ماضی به جای مضارع :

وقتی که او در خشم شود و سطوتی در او پیدا آید ، در آن ساعت بزرگ  
آفتی بر خرد وی مستولی گشته باشد و او حاجتمند شد (= شود) به طبیی که  
آن آفت را علاج کند . ۱۵۹/۱

- ماضی به جای مستقبل :

پس اگر شفاعت تو رد کند ، قضا کار خود بکرد (= خواهد کرد) و هیچ  
درمان نیست . ۲۲۲/۱

ب - کاربرد فعل های آغازی :

«فعل های آغازی کلماتی را گوئیم که به شروع جریان فعلی دلالت کند  
و فعلی که منظور اصلی است غالباً به صیغه ی مصدر است» .

۷۵۵/۲

- مجهول ماضی مطلق + یکی از صیغه های (استم - استی - ...) :  
اگر بودی که بدان دیار من یک چند بماندمی تا بغداد گرفته آمدستی که  
در همه ی عراق توان گفت که مردی لشکری چنان که به کار آید نیست .

۴۱۲/۲

ت - «بای» تأکید زمانی بر سر فعل ماضی از مصدر «گفتن» می آید که  
مفعول این فعل مقدم بر فعل باشد :

۲۰/۱

جواب که داده بودید با خداوند بگفتیم .

۱۹/۱

سخن ما این است که بگفتیم .

ث - در تاریخ بیهقی ، فعل های لازم یک شخصه برای نشان دادن حالات  
انفعالی ، بسیار به کار رفته است . در این گونه فعل ها ، ضمیر متصل  
مفعولی یا اسم ، شخص فعل را نشان می دهد (به جای شناسه) ؛ مانند :  
«خوشم آمد» . این اسم یا ضمیر از نظر دستوری مفعول است و از  
جنبه ی معنوی جانشین نهاد یا فاعل جمله است .

تاریخ زبان فارسی - دکتر ی خانلری

- اسم در مقام مفعول :

۲۲۲/۱

افشین را سخت ناخوش و هول آید .

۷۷/۱

امیر را این جواب ها سخت خوش آمد .

- ضمیر مفعولی جدا :

ما را شرم آید از خداوند که بگویم مردم ما گرسنه است و اسبان سست .

۹۵۳/۳

هر چند مرا از وی (بوسهل) بد آید .

۲۲۶/۱

- ضمیر مفعولی پیوسته که غالباً میان دو جزء فعل ناگذر (لازم) می آید :

عبدالله زبیر گفت : می اندیشم که چون کشته شوم ، مثله کنند . مادرش

گفت : چون گوسفند را بکشند ، از مثله کردن و پوست باز کردن در دش  
نیاید .

### ۳- انواع «مگر»

در تاریخ بیهقی کلمه ی «مگر» در نقش های گوناگونی به کار رفته  
است :

الف - حرف اضافه

و روز پنجشنبه یازدهم صفر امیر را تب گرفت . تب سوزان و سرسامی  
افتاد ؛ چنان که بار نتوانست داد و محجوب گشت از مردمان مگر از اطبا و  
تنی چند از خدمتکاران مرد و زن .

۷۳۰/۲

و فضل هم چنان جمله لشکر و حاشیت را گفت : سوی بغداد باید رفت

۲۵/۱

و رفتند مگر کسانی که میل داشتند به مأمون .

ب - حرف ربط برای استدراک :

بوسهل زوزنی بر کار شده است و قاعده ها بنهاده و همگان را بخزیده  
و حال با سلطان مسعود آن است که هست ، مگر آن پادشاه را شرم آید و گرنه

۴۵/۱

شما در شرف هلاکید .

پ - قید تأکید :

(نصر احمد سامانی) گفت : من می دانم که این که از من می رود خطایی  
بزرگ است و لکن برخشم خویش بر نیایم و ... تدبیر این کار چیست ؟ ایشان  
گفتند : «مگر صواب آن است که خداوند ندیمان خردمندتر ایستاند پیش

۱۶۰/۱

خویش ...»

ت - قید شک و تردید :

و من این فصول از آن جهت راند که مگر کسی را به کار آید .

۵۳/۱

ث - قید استفهام :

(خوارزمشاه) دیگر روز در بارگاه قاندر را گفت : «دی و دوش میزبان  
بوده ای؟» گفت : «آری» . گفت : «مگر گوش نیافته بودی و نقل که مرا و  
کدخدایم را بخوردی .»

۴۶۲/۲

### ۴- ضمیر

الف - در تاریخ بیهقی ضمیر «این» را در مقام تحقیر با «ها» جمع  
می بندند :

این ها نخواهند گذاشت که هیچ کاری بر قاعده راست بماند .

۷۲/۱

این ها در این مجلس بزرگ و این حشمت از حد گذشته از جواب عاجز  
شوند و محجم گردند .

۱۸/۱

ب - ضمیر شخصی به جای ضمیر مشترک :

و ما به جانب عراق و غزو روم مشغول گردیم و وی به غزنین و  
هندوستان تا سنت پیغمبر ما (= خویش) - صلوات الله علیه - به جا آورده  
باشیم .

۶۶/۱

پ - ضمیر منفصل شخصی «او» برای غیر انسان :

و اگر امروز که نشاط رفتن کرده است ، تازیانه ای به پای کند او (= آن  
تازیانه) را فرمانبردار باشیم .

۱۹/۱

### ۵- پسوند

الف - پسوند «ا» برای تکثیر در مبالغه و وصف :

این پسوند در تاریخ بیهقی بسیار به کار رفته است و بعد از کلمات مختوم  
به این پسوند جمله ای می آید که با حرف ربط «که» شروع می شود :

۶۵۰/۳

بسا رازا که آشکارا خواهد شد روز قیامت .

بدا قوما که ماییم که ایزد - عز ذکره - چنین قوم را بر ما مسلط کرده  
است و نصرت می دهد .

۹۱۳/۳

ب - پسوند «گونه» برای نشان دادن ناتمامی در کاری :

اما بازار فضل و ادب و شعر کاسد گونه می باشد و خداوندان این  
صناعت محروم .

۴۲۴/۲

روز دوشنبه نهم رجب میان دو نماز بارانکی خرد خرد می بارید؛  
چنان که زمین تر گونه می کرد.

۴۱۰/۲

پ- پسوند «گاه» برای کلمه ی «خواب» به معنی «زمان خواب»:

و دیگر باره بر نشست و قصد شهر کرد و مسافت سه فرسنگ بود.  
میان دو نماز (نماز ظهر و عصر) حرکت کرده بود و به خوابگاه به شهر آمد  
و در شهر نیشابور کس نمانده بود که همه به خدمت استقبال یا نظاره آمده  
بودند.

۳۱/۱

## ۶- «ی» نکره در معانی متفاوت

الف- در مفهوم تعظیم:

چند روز شادی کردند خاص و عام و وضیع و شریف و قربان ها کردند  
و صدقات بسیار دادند و کاری (= کاری بزرگ) قرار گرفت و یک رویه شد.

۷/۱

و این خداوند چیزی (= بسیار توانا) بود در این ابواب و آن چه او نبستی،  
چند مرد نبستی.

۹۸۷/۳

ب- در مفهوم تحقیر:

و در خود فرو شده بود سخت از حد گذشته که شمتی  
(= مقدار اندکی) یافته بود از مکروهی که پیش آمد.

۴۰۱/۲

پ- در مفهوم تقریب:

و از خازنان کسی بایستاند با درم و دینار و جامه تا آن چه خواجه صواب  
بیند، مثال می دهد و چنان سازد که در روزی ده (= تقریباً ده روز) از همه ی  
شغل ها فارغ شود و بغلان به ما رسد.

۳۹۵/۲

ت- «ی» تخصیص نکره:

و در تاریخی که می کنم سخنی نرانم که آن به تعصبی و تزییدی کشد و  
خوانندگان این تصنیف گویند شرم باد این پیر را.

۲۲۶/۱

و حسنگ را سوی دار بردند و جایگاه رسانیدند بر مرکبی که هرگز  
نشسته بود، بنشانند.

۲۳۵/۱

## ۷- نشانه های جمع

الف- جمع با «ان» و «ها» برای ذوی العقول و غیر ذوی العقول:

- «ان» برای ذوی العقول:

و ندیمان را بخواند امیر و شراب و مطربان خواست و این عیان را  
به شراب باز گرفت.

۴۳۳/۲

- «ها» برای ذوی العقول:

و روز چهارشنبه دهم ماه رجب تازنده ها (= سواران تندرو) رسیدند از  
خوارزم و خبر کشتن عبدالعبار، پسر خواجه ی بزرگ و قوم وی آوردند.

۶۹۷/۲

کس های خود را نیز گفتم: گواه باشید تن درست است و سلامت  
است.

۲۲۴/۱

- «ان» برای غیر ذوی العقول:

و هدیه ها که آورده بود والی جغتایان از اسبان گران مایه و غلامان ترک  
و باز و یوز و چیزهایی که از نواحی خیزد، پیش امیر آوردند.

۷۱۷/۲

- «ها» برای جمع غیر ذوی العقول:

و خوان ها به رسم غزنین روان شد.  
اما فریضه است دو سه قاصد با ملطفه های توقیعی به قلعت میکالی  
فرستادن.

۲۸۶/۱

۸۷۷/۳

ب- اسم های معنی بیشتر با «ها» جمع بسته شده است:

و در ایستاد و از خواجه ی بزرگ گله ها کردن گرفت.  
و نامه نوشت به امیر مسعود و بر دست دو خیلناش بفرستاد و آن حال ها  
به شرح باز نمود.

۷۰۱/۲

۶/۱

پ- جمع های مکسر عربی را چنان که شیوه ی پیشینیان بوده، به سیاق  
فارسی دوباره جمع بسته است:

و آثارهای خوش وی (بوالفضل سوری) را به طوس هست.

۶۳۲/۲

و اگر شرایط ها در نخواهم و به جای نیارم، خیانت کرده باشم.

۲۰۱/۱

ت- جمع کلمه ی «دیگر» با «ها»:

و چون تمامت ساختگی پیدا آمد و دیگرها در رسید بعد از آن بنگرند که  
این ناچمان چه کنند.

۹۱۸/۳

## ۸- مصدر

الف- مصدر مرخم به جای اسم مصدر:

و بوسعید دبیرنامه را بر ملا خواند نامه ای بابسیار نواخت  
(= نوازش) و دلگرمی جمله اولیا و حشم را.

۷/۱

نصراحمد را این اشارت خوش آمد و گفت (= گفتار) ایشان را پسندید  
و احقاد کرد.

۱۶۰/۱

ب- مصدر به معنی اسم مکان:

تا باران قوی تر شد. کاهل وار برخاستند و خویشان را به پای آن دیوارها  
افکندند که به محلت دیه آهنگران پیوسته بود و نهفتی  
(= نهانگاهی) جستند و هم خطا بود.

۴۱۰/۲

فهرست منابع:

بیهقی، ابوالفضل، تاریخ بیهقی، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، سعدی، تهران،  
۱۳۶۸.

پنج استاد، دستور زبان فارسی، انتشارات اشرفی، تهران، ۱۳۶۷.

ملک الشعرا (بهار)، محمد تقی، سبک شناسی (سه جلد)، امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۹.

ناتل خانلری، پرویز، تاریخ زبان فارسی، توس، تهران، ۱۳۶۴.